

ملاکات اعتبارسنجی تفسیر نزد اریک هرش و نقد آن از منظر اصول فقه

مسعود فیاضی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۹/۱۴

تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۱۰/۲۵



چکیده

یکی از دغدغه‌های همیشگی اصولیین و هرمنوتیستهای روش‌شناختی، دست‌یابی به ملاکاتی برای اعتبارسنجی تفسیرهای ارائه شده از متن در خصوص معنای مورد نظر مولف است. اریک دونالد هرش، مهمترین هرمنوتیست روش‌شناختی معاصر، با ارائه تعریفی از معنا و تقسیم آن به معنای لفظی و کاربردی، تلاش کرده ملاکی برای سنجش تفاسیر مفسران متن ارائه دهد. او با اتکاء به ژانر درونی متن و تعریفی که از آن ارائه می‌دهد، معتقد است مهمترین ملاک برای سنجش اعتبار تفاسیر مختلف، تناسب آنها با ژانر درونی متن به شرط رعایت قواعد و پیش‌فرضهای زبانی است. در این مقاله تلاش شده ضمن تبیین نظرات او، نقدهای وارد بر آن از منظر اصول فقه نیز بیان شود.

واژه‌های کلیدی

اصول فقه، هرش، اعتبار در تفسیر، حجیت

۱. عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم.

اریک دونالد هرش^۱ مهمترین هرمنوتیست روش‌شناختی قرن حاضر است. او در نیمه دوم قرن بیستم کتاب «اعتبار در تفسیر»^۲ - که از مهمترین کتابهای هرمنوتیک روش‌شناختی در قرن حاضر است - را نوشت و مسئله‌ی «تفسیر معتبر» را با رویکردی متفاوت مطرح کرد. او مولف‌محور است و معنای متن را همان معنای مراد مولف می‌داند و از این جهت با اصولیون و فقها اشتراک پارادایمی دارد. او همچون اصولیین معتقد است؛ با وجود فاصله زمانی قابل توجه بین زمان صدور متن و زمان تفسیر آن، امکان فهم مراد مولف توسط مفسر وجود دارد. از این جهت معنای متن در نزد او همواره امری متعین بوده (هرش، ۱۳۹۵، ص ۱۶۸) و همچون عقیده هرمنوتیستهای فلسفی سیال نیست و با نظر مفسران مختلف تغییر نمی‌کند. به همین دلیل در نظر او مفسر باید بکوشد تا معنای مورد نظر مولف را از متن به دست آورد و از این جهت حق ندارد هر معنایی را به متن نسبت دهد. اما سوالی که در این بین برای او مطرح شد و در کتاب اعتبار در تفسیر در پی پاسخ به آن برآمد، این است که به هر حال مفسران مختلفی به سراغ متن می‌آیند و در پی فهم معنای مورد نظر مولف هستند؛ هر یک نیز معنایی را فهم می‌کنند و به نویسنده نسبت می‌دهند؛ ملاک معتبر بودن فهم هر یک از ایشان و تفسیرشان در رسیدن به مراد مولف چیست؟ به هر حال مفسران مزبور هر کدام منظومه فکری خاص خود را دارند و با زاویه دید خاص خودشان به سراغ متن رفته‌اند و از این جهت فهم‌هایشان نیز یکسان نخواهد بود. بلاشک بسیاری از این فهم‌ها معتبر نیستند، همان‌طور که می‌توان خیلی از آنها را نیز معتبر دانست. از این جهت سوال از اعتبار عملکرد آنها سوالی جدی در فهم مراد مولف است.

این سوال مشابهت زیادی با دغدغه اصولیون و فقها در مواجهه با متون شرعی دارد. زیرا فقها و اصولیون نیز در مقام فهم مراد شارع از منابع متنی، هر یک مبتنی بر روش اجتهاد، به استظهار از متن دست می‌زنند و هر یک نیز معنایی را فهم می‌کنند که بعضاً با هم یکسان نیست. از این جهت در بین ایشان نیز این سوال مطرح است که کدامیک از این فهم‌ها معتبر و



1. Eric Donald Hirsch

2. Validity in Interpretation

کدامیک نامعتبر است؟ مبحث «حجیت» و آثار آن در پاسخ به همین سوال مطرح شده و مباحث زیادی را به خود اختصاص داده است. از این جهت بررسی و نقد نظرات هرش به عنوان سرسلسله هرمنوتیستهای روش‌شناختی زمان حاضر و از جهت سوال مشترکی که با اصولیون دارد، می‌تواند برای اصولیون بسیار قابل توجه باشد، هرچند شاید نقدهای متعددی نیز به آن وارد باشد. این مقاله می‌کوشد نظرات او در خصوص پاسخ به سوال مزبور را تبیین کرده و از پایگاه علمی اصول فقه آن را نقد نماید.

البته هرش در فهم مراد مولف تنها به جنبه زبانی متن توجه نمی‌کند، بلکه در نزد او به نقش مفسر نیز باید توجه جدی کرد. از این جهت او معتقد است؛ بسیاری از کسانی که قائل به تفاسیر بازشناسانه نسبت به قصد مولف هستند، گمان می‌کنند برای دادن ضابطه‌ای برای این مقصود، تنها باید به متن تمرکز کرد، در صورتی که این طور نیست و نباید به نقش کلیدی مفسر و عنصر انتخاب او بی‌توجه بود زیرا این عنصر بسیار عنصر تعیین‌کننده‌ای در فهم مراد مولف است (همان، ص ۴۹-۵۰). البته کار جمعی متن و مفسر برای رسیدن به معنا به معنای دیالوگ بین متن و مفسر که در هرمنوتیک فلسفی مطرح شده بود، نیست. زیرا هرش از منتقدین جدی سوژکتویسم (ذهن‌گرایی) و هرمنوتیک فلسفی است و از این جهت از رسیدن به نتایجی همسو با آن بسیار پرهیز می‌کند. با این حال؛ او معتقد است در عین توجه به نقش مفسر باید از طریق سویه‌های زبانی به بازآفرینی معنای مورد نظر مولف اقدام کرد و از این جهت مجدداً نیز قرابت زیادی با اصولیون پیدا می‌کند.

در این مقاله ابتدا معناسازی هرش و سپس ملاک ارائه شده توسط او در خصوص اعتبار تفسیر تبیین شده و سپس از منظر اصول فقه به نقد و بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

۱. معنا در نزد هرش

هرش معتقد است؛ معنای متن متقوم به اراده مولف است (همان، ص ۵۳) و به همین دلیل است که معنای متن امری متعین بوده (همان، ص ۷۲ و ۷۴) و بی‌حد و مرز نیست. تعین معنا خصوصیت مهمی از معناسازی است زیرا سبب می‌شود تا معنای متن توسط دیگری نیز قابل فهم باشد (همان، ص ۷۲). البته تعین در نظر هرش به معنای قطعیت معنا نیست، زیرا او در عین اینکه قائل به تعین معناسازی، معتقد است در معنای متن ابهام نیز می‌تواند وجود





داشته باشد (همان). بلکه مراد او از تعین، برخورداری معنا از هویت واحد (همان)، ثابت و لایتغیری است (همان، ص ۷۴) که به همین دلیل، قابل بازآفرینی توسط دیگران است. زیرا امری که ثابت نیست و غیر متعین است، هرگز نمی‌تواند با دیگران به اشتراک گذاشته شود (همان، ص ۷۲) و توسط آن‌ها فهم شود. در واقع تعین معنا در برابر نسبی بودن آن بوده و عینی‌گرایی نیز در برابر نسبیت‌گرایی است.

۱-۱. معنای لفظی و معنای مقصود

هرش معتقد است؛ معنای متن، هرچند برخاسته از اراده مولف است ولی امری فراتر از آن چیزی است که او آن را قصد کرده و در مقام انشاء متن مورد توجه او بوده است. زیرا معنای متن مرکب از دو معنا است. اول: معنای خودآگاه؛ یعنی معنای مقصود مولف که همان معنایی است که مولف در هنگام انشاء متن به آن توجه داشته و تلاش کرده آن را به مخاطب خود منتقل کند و دوم: معنای ناخودآگاه^۱. معنای ناخودآگاه معنایی است که توسط مولف (و طبیعتاً با اراده او) در متن اعمال شده است، ولی این اعمال به صورت ناخودآگاه بوده است. در نتیجه معنای مراد اعم از معنای مقصود است، زیرا با توضیحی که بیان شد، اراده اعم از قصدیت^۲ می‌باشد. اینکه مولف برخی معانی را در متن اعمال می‌کند ولی به آن توجه ندارد امر شایعی است. زیرا در اغلب نگارش‌ها یا گفتگوها بسیاری از قرائن محفوف به کلام وجود دارند که همه آنها در ذهن مولف وجود دارند (همان، ص ۸۰)^۳ و اساساً مولف مبتنی بر آنها سخن می‌گوید و می‌نویسد ولی به دلیل مواردی همچون فرط ظهور اساساً نیازی به بیان آن‌ها نمی‌بیند یا اصلاً به آنها توجه هم ندارد. به همین دلیل این گونه معانی در عین اینکه در متن اعمال شده‌اند ولی از روی قصد، توجه و عنایت نبوده‌اند. به همین دلیل است که معنای متن همواره چیزی بیش از معنایی است که به صورت آگاهانه توسط مولف

۱. Unconscious meaning - در بسیاری موارد خصوصاً عبارات اصلی به کار رفته توسط خود هرش، به کتاب اصلی او یعنی Validity in Interpretation مراجعه شده ولی به جهت وافی مقصود بودن نسخه ترجمه شده آن در ارجاعات درون متنی بیشتر به ترجمه ارجاع شده است.

2. intentionality

۳. هرش می‌گوید: معنای ناخودآگاه در عین اینکه مورد توجه مولف نبوده‌اند ولی در بخش دیگری از ذهن او حاضر بوده‌اند و توسط اراده او در متن اعمال شده‌اند



در متن اشراب شده‌اند. هرش معنای اول را که از روی آگاهی و توجه در متن اعمال شده است، معنای خودآگاه و معنای دوم را معنای ناخودآگاه می‌نامد.

هرش معنایی را که اولاً: متقوم به اراده مولف است و ثانياً: اعم از معنای خودآگاهانه و ناخودآگاهانه است "معنای لفظی"^۱ می‌نامد (همان، ص ۷۸) و در جای دیگر آن را "معنای در..."^۲ در مقابل "معنا نسبت به..."^۳ می‌خواند (هرش، ۱۳۹۵، ص ۹۳). "معنای در..." همان معنای لفظی است که معنای اشراب شده در متن است و راه رسیدن به آن علائم زبانی متن است. ولی "معنا نسبت به..." که "معنای ضمنی"^۴ هم خوانده می‌شود، معنایی اضافه بر معنای اول است که از متن فهمیده می‌شود ولی عملاً تطبیق آن معنا بر شرایط فعلی مفسر یا به عبارت دیگر نسبت به شرایط او است. این معنا داخل معنای لفظی متن نیست ولی با آن نسبت دارد و به موقعیتی بیرون از مولف و مراد او مربوط می‌شود و معنایی است که راساً توسط مفسر و مبتنی بر شرایط فعلی او فهم می‌شود (همان). به عنوان مثال وقتی ما با یک متن تاریخی که گزارش‌کننده یک واقعه مربوط به قرون گذشته است، مواجه می‌شویم، به دو معنا متفطن می‌شویم. اول: معنایی که مورد نظر گزارش‌کننده بوده و تبیین چند و چون واقعه‌ای است که رخ داده است. این معنا همان معنای لفظی متن است که هم معانی مورد توجه و قصد نویسنده را در بر می‌گیرد و هم شامل معانی دیگری است که توسط او "عن غیر قصد" و کاملاً به طور ناخودآگاه در متن گزارش اشراب شده است و ما نیز می‌توانیم متوجه آنها شویم. دوم: معنایی که ما در موقعیت زمانی و مکانی خودمان می‌فهمیم و اصطلاحاً پیام آن گزارش را در موقعیت امروزی خودمان تطبیق می‌دهیم. معنای اول "معنای در متن" است و معنای دوم "معنا نسبت به ما" ی متن است. عبرت‌گیری از یک واقعه برای شرایط امروزی از

1. Verbal meaning

2. Meaning-in

۳. Meaning-to- این معنا در نزد هرش با عبارت significance نیز تعبیر شده است. اینکه دقیقاً منظور هرش از significance چیست و معادل فارسی آن کدام است، اختلافی در بین مترجمان فارسی وجود دارد. به عنوان مثال مترجم کتاب هرش آن را "معناداری" ترجمه کرده است ولی به نظر می‌رسد معادل‌سازی آقای دکتر احمد واعظی که آن را معنا نسبت به... ترجمه کرده است به دلیل توضیحاتی که در متن آمده بهتر باشد.

4. significance

نوع درک معانی از قسم دوم است.

هرش از سویی معتقد است که معنای لفظی متن (که شامل هر دو معنا است) باید از علائم زبانی متن فهمیده شود و نه از روی خواندن فکر مولف و طی کردن فرایندهای روان‌شناسی در رسیدن به فردیت او، زیرا این کار، وظیفه مفسر نیست (همان، ص ۵۶) و از سوی دیگر بر آن است که معنای خودآگاه مولف از همان ظاهر لفظ قابل فهم است و به همین دلیل مسئله‌ی اصلی تفسیر فهم معانی ناخودآگاه است. از این رو، بیشتر تمرکز خود در نظریه‌ی هرمنوتیکی‌اش را بر روی فهم معانی ناخودآگاه گذاشته و به نظر او به دلیل دخالت همین معانی در معنای کامل متن است که نیازمند تفسیر هستیم و به دلیل اینکه این معانی از ابتدا معلوم نیستند، هر فهمی در گرو تفسیر است و فهم کامل بدون تفسیر ممکن نیست (همان، ص ۹۱).

با توجه به اینکه معنای لفظی متن مرکب از این دو نوع معناست، و بر اساس اینکه نتیجه تابع اخس مقدمتین است، حتی تعیین معنا نیز در گرو معانی ناخودآگاه می‌شود. از این جهت هرش می‌گوید تعیین معنا به وجود قاعده‌هایی بر می‌گردد که بتوانیم بر اساس آنها این معانی ناخودآگاه را یا بپذیریم یا رد کنیم. (همان، ص ۹۳)

۲-۱. خصوصیات معنای ناخودآگاه

با توجه به نقش ویژه‌ای که معانی ناخودآگاه در معنای متن و درست فهمی آن دارند، هرش تلاش می‌کند تا خصوصیات برای معانی ناخودآگاه که گاه با لفظ دلالت^۱ نیز به آنها اشاره می‌کند، ارائه دهد که مفسر را در فهم بهتر آنها به نحو جامعیت و مانعیت یاری رساند. در زیر به برخی از این خصوصیات اشاره می‌شود.

۱-۲-۱. وابستگی و اتصال معنای ناخودآگاه به معنای خودآگاه

هرش معتقد است معانی ناخودآگاه پیوند وثیقی با معانی خودآگاه دارند و از این جهت قاعده‌مند هستند، فلذا بی‌حد و مرز نیستند و از این جهت نمی‌توان هر معنایی را به بهانه اینکه اینها از قبیل معانی ناخودآگاه هستند به متن نسبت داد. بلکه این معانی در نسبت با

1. implication

معانی خودآگاه و ظاهر الفاظ متن معنی می‌یابند و از این جهت خارج دایره معنای لفظی نیستند (همان، ص ۸۰).

در همین راستاست که هرش می‌گوید؛ تنها امر مهم و ضروری در معانی این است که معانی ناخودآگاه - هر چه باشند - باید درون حدودی که تعیین‌کننده معنای لفظی خاصی هستند، قرار گیرند. و به همین دلیل قاعده و ملاک برای پذیرش یا کنار گذاشتن این معانی دقیقاً همان قاعده و ملاک مربوط به پذیرش یا کنار گذاشتن معانی خودآگاه است (همان، ص ۷۹، ۸۰ و ۸۳).

این پیوستگی به قدری مهم است که هرش حتی ملاک اعتبار در تفسیر را ناظر به همان می‌داند و معتقد است تفسیر معتبر تفسیری است که اولاً: معانی ناخودآگاه را به خوبی نشان دهد و ثانیاً: در این نشان‌گری درست عمل کند و ارتباط آن با معنای خودآگاه را به خوبی برقرار نماید (همان، ص ۹۲).

۱-۲-۲. تعلق معنای ناخودآگاه به ژانر درونی متن

ژانر مقوله‌ای عمومی و بین‌الذهانی است که به دلیل همین خصوصیت، باعث دست‌یابی به ملاکهای عمومی‌ای می‌شود که تعیین معانی ناخودآگاه و در نتیجه تعیین معنای لفظی متن را تضمین می‌کند. ژانر به نوع متن گفته می‌شود که قاعدتاً اقتضائاتی را در هر نوع در پی دارد. به عنوان مثال متون الاهیاتی، حقوقی و ادبی هر کدام یک کلان ژانر هستند، که در هر کدام قوانین و عرف عمومی‌ای وجود دارد. حتی به طور جزئی‌تر در متون ادبی، نثر یک ژانر و شعر یک ژانر دیگر است. درون مقوله شعر نیز خرده ژانرهای متفاوتی وجود دارد که مثلاً شعر غنایی، حماسی، عرفانی و مانند آنها از جمله آنها هستند. طبیعتاً این ژانرها یا طبیعت‌ها هرکدام آداب و قوانینی دارند که هم مولف از آنها آگاه است و هم مفسر. همین امر هم سبب می‌شود که ملاکات مشترک و همه‌فهمی در بین باشند که بتوانند به عنوان معیارهایی برای تعیین معنا و همچنین تضمین‌کننده تعیین آنها به کار روند (همان، ص ۱۲۹). البته هرچقدر ژانر کلی‌تر باشد، عمومی‌تر است و قوانین، قواعد و عرف آن برای همگان روشن‌تر است و هرچقدر جزئی‌تر می‌شود، تخصصی‌تر شده و در نتیجه قوانین و عرف داخلی آن نیز به همین میزان تخصصی‌تر می‌شود. آخرین حد از تخصصی شدن ژانر، ژانری است که توسط خود



نویسنده ساخته می‌شود و به آن سبک^۱ نگارش که مخصوص به خود مولف است، گفته می‌شود. در حقیقت سبک هر فرد هرچند ذیل ژانرهای عمومی‌تر تعریف می‌شود، ولی در هر نویسنده مخصوص خود اوست و به او تشخیص دارد. فلذا سبک نویسنده در هر مقوله از سویی تابع قوانین کلی کلان ژانری است که متن تحت آن نوشته می‌شود و از سوی دیگر تابع قوانین و عرف خصوصی سبک نویسنده است. این است که پیش از هرش، شلایرماخر که مکرراً از ژانر و تاثیر آن در شکل‌دهی به معنا از سویی و فهم آن از سوی دیگر سخن گفته است، بیان می‌کند که ژانرهای متفاوتی وجود دارند، که ممکن است قانونهای هرمنوتیکی متفاوتی را اقتضا کنند (Schleiermacher, 1998, p19) و در هر ژانری همیشه فضاهای آزاد و بازی برای فردیت نویسنده وجود دارد (ibid, p80). هرش برای اینکه نهایتاً به ژانر واقعی و تشخیص یافته متن اشاره کند که هم شامل قواعد عمومی ژانر کلی است و هم شامل قواعد خصوصی سبک نویسنده می‌باشد، از عبارت "ژانر درونی متن" استفاده می‌کند و به ژانرهایی که تناسبی با متن ندارند و قابل نسبت دادن به متن نیستند "ژانر بیرونی متن" می‌گوید که ژانرهای نادرست و غیر قابل انتساب به متن است یاد می‌کند (هرش، ۱۳۹۵، ص ۱۲۰). نتیجه اینکه شناخت ژانرهای دخیل در ساخت معنا یا همان ژانر درونی متن برای فهم مراد و معانی ناخودآگاه متن ضروری هستند و امکان شناخت آنها نیز وجود دارد. زیرا هر ژانری کلیت دارد (هرچند کلیت آن نسبی باشد) و از این جهت قابل شناخت توسط دیگران می‌باشد.

۳-۱. ژانر در فرایند فهم

نتیجه دیگری که بر تاثیر ژانر بر شکل‌دهی به معنا و فهم آن قابل ترتب است، این نکته است که در مقام فهم، ملاک درستی معنای ناخودآگاه درک شده، تناسب آن با ژانر درونی متن است. از این جهت هرش می‌گوید؛ ملاک و معیاری که بر اساس آن، برای فهم معانی ناخودآگاه ارزش‌گذاری می‌شود، توجه و قصد مولف نیست، بلکه تناسب معنای درک شده با نوع ژانری است که مولف اراده کرده است (همان، ص ۱۶۵). بر این اساس او ملاک اعتبار

1. style

تفسیر را وجود ارتباط و تناسب معنای فهم شده با ژانر درونی متن می‌داند و ژانر را معیاری برای تأمین اعتبار در تفسیر بر می‌شمرد. و این همان چیزی است که نام کتاب نیز براساس آن تنظیم شده است یعنی "اعتبار در تفسیر". به همین دلیل او می‌گوید؛ تفسیر معتبر مبتنی بر استنباط معتبری است که در مورد آداب و قواعد ژانر درونی صورت می‌گیرد (همان، ص ۱۶۲).

نتیجه اینکه هرگونه فهم معنای لفظی متن وابسته به دانستن ژانر یا نوع متن است (همان، ص ۱۰۹) این است که تلقی اولیه مفسر از ژانر و نوع متن قوام بخش هر معنایی است که او بعد از آن می‌فهمد و نحوه فهم مفسر از متن تغییر نمی‌کند مگر این که تلقی او از ژانر متن تغییر کند (همان، ص ۱۰۶). از این جهت انواع مختلف متن مستلزم انواع مختلف تفسیر هستند. و تفسیر معتبر همواره از طریق استنباط صحیح ژانر کنترل می‌شوند (همان، ص ۱۵۲).

۲. ملاک اعتبار تفاسیر

هرش بین فهم و تفسیر از سویی و نقد و داوری از سوی دیگر فرق می‌گذارد. شناخت نظرات هرمنوتیکی او در تبیین ملاکاتی برای اعتبار تفاسیر در گرو شناخت این تفاوتهاست که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

۲-۱. فهم و تفسیر

در نزد هرش واژه "فهم" برای کارکرد توانایی فهمیدن معنای متن - که تنها عبارت از معنای مورد نظر نویسنده است، نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر (همان، ص ۱۸۷) - به کار می‌رود و واژه "تفسیر" نیز تنها برای اولاً: کارکرد توانایی تبیین کردن معنای فهمیده شده و ثانیاً: تأمین اعتبار آن به کار می‌رود (همان، ص ۱۷۲ و ۲۷۱). زیرا در نظر او جنبه نظام‌مند تفسیر از جایی آغاز می‌شود که فرایند فهم خاتمه می‌یابد. چراکه در فرایند فهم ممکن است برداشتهایی از معنا به دست آید که در مرحله اعتبارسنجی باید مورد ارزیابی قرار گیرند. بنابراین در نظر او وظیفه اصلی تفسیر علاوه بر تبیین معنای فهم شده، اعتبار بخشیدن به آن نیز می‌باشد (همان، ص ۲۲۰ و ۲۲۱). بر این اساس، در نظر او فهم مقدم بر تفسیر و متفاوت





با آن است.

درخصوص فهم، او معتقد است هر فهمی از معنا مبتنی بر برخی پیش‌فرضها است و این پیش‌فرضها نیز مربوط به چارچوب واژه‌ها و قواعد و آداب زبانی‌ای است که متن در قالب آن‌ها بیان شده است و از این جهت مفسر باید برای فهم متن آنها را بداند. این موارد شامل همه واقعیاتی خواهد بود که در شکل‌دهی به معنا دخالت دارند که از جمله آنها واقعیات، عرف‌ها و قراردادهای عینی و اجتماعی که در تفسیر متن دخالت دارند، نیز هستند. او این پیش‌فرضها را "پیش‌فرض‌های فیلولوژیک هر فهم"^۱ می‌نامد (همان، ص ۱۷۸). از این جهت او معتقد است مفسر برای فهم معنای متن باید زبانی را که متن در قالب آن نوشته شده است، بداند (همان) و از این طریق زمینه‌های بیرونی شکل‌دهنده به معنا که مربوط به ساختار و توسعه زبان به کار رفته هستند، را نیز بشناسد. مضافاً اینکه او معتقد است فهم معنای متن باید در بستر ژانر درونی متن که توسط مولف به منصبه ظهور رسیده است، باشد. از این جهت مفسر باید ژانر درونی اثر و بالتبع ژانرهای کلانتر و سبک نویسنده را نیز بداند.

او معتقد است مفسر در انجام وظیفه اول خود که تبیین معنای فهم شده برای مخاطبان دیگر است، در فرایند تفسیر ابزارهایی را پیدا می‌کند که از طریق آنها، پیش‌فرض‌ها و معانی معادل با پیش‌فرض‌ها و معانی مورد اراده مولف را می‌یابد و با الفاظ و بیاناتی که برای

1. philological presuppositions of all understanding

فیلولوژی وقتی در مورد زبان به کار می‌رود، دانشی خواهد بود که ساختار، توسعه‌ی تاریخی و ارتباطات یک زبان یا چند زبان را مورد مطالعه قرار می‌دهد. (آکسفورد: <https://www.lexico.com>) در این شاخه از دانش، تاریخ و نحوه توسعه زبان مورد مطالعه قرار می‌گیرد (کمبریج: <https://dictionary.cambridge.org>). به عنوان مثال در فیلولوژی زبانهای اروپایی فهمیده می‌شود که پایه و ریشه‌ی همه آنها زبان سانسکریت بوده است و هر یک از این زبانها صورت اختصاصی یافته‌ی زبان سانسکریت هستند. این نوع مطالعه می‌تواند در مورد یک زبان انجام شود و در نتیجه نحوه توسعه آن زبان را در کانون توجه خود قرار دهد. طبیعتاً در این مطالعه تغییرات تاریخی معانی لغات و اصطلاحات نیز مورد توجه قرار می‌گیرند. علاوه بر این، این نوع مطالعه در مورد چند زبان نسبت به هم نیز می‌تواند انجام شود که به آن فیلولوژی تطبیقی یا مقایسه‌ای گویند در این نوع مطالعه ارتباطات زبانهای مختلف نسبت به هم معلوم می‌شود. در فارسی و عربی برای فیلولوژی معادل «زبان‌شناسی تاریخی» و «فقه اللغه» در نظر گرفته شده است.



مخاطب آشناست به او منتقل می‌نماید (همان، ص ۱۸۰)^۱. از این جهت تنوع در مخاطب مستلزم تنوع در راهبردهای تفسیری است. چراکه؛ تنوع مخاطبان مستلزم اتخاذ سبک بیان‌ها و تأکیدات و مقولات متفاوتی در بیان معنا است (همان، ص ۱۸۱). از این جهت، قبول تاریخمندی در ساحت تفسیر امری تردیدناپذیر است. زیرا داده‌های تاریخی - مانند زبان و موضوعات مورد علاقه مخاطبان - که مفسر در تبیین معنای مورد نظر نویسنده باید در نظر بگیرد، از یک دوره به دوره دیگر متفاوت است. البته معنای این نکته هرگز این نیست که فهم نیز تاریخمند است. چراکه فهم ناظر به معنای مراد مولف است که از این جهت در طول زمان تغییر نمی‌یابد (همان) و نه تبیین معنا برای مخاطبان. به همین دلیل او در مورد تفسیر (و نه فهم) معتقد است که هیچ روش درست و هیچ مقوله ثابت و منحصرناهایی برای تفسیر وجود ندارد. زیرا مفسر برای انجام ماموریت اول خود که انتقال نوعی فهم به مخاطبی خاص است، آنچه را ضروری تشخیص می‌دهد، می‌تواند انجام دهد (همان، ص ۱۸۳). در خصوص انجام ماموریت دوم تفسیر که اعتباربخشی به معنای فهم شده است نیز در ادامه توضیح داده خواهد شد.

۲-۲. داوری و نقد

در نظر هرش مباحثی همچون بحث از ارزش و اهمیت متن، وضعیت متن در زمان حال و گذشته، بهره‌گیری از متن برای اثبات مطلبی، استفاده از متن به عنوان منبع یک امر تاریخی، استفاده از متن به عنوان شناخت زندگی‌نامه، تاریخ و شخصیت مولف، ربط معنای مورد نظر نویسنده با شرایط تاریخی خودمان و موارد دیگری که جملگی با معنای مراد مولف متفاوت هستند ولی در سایه ارتباط با آن فهمیده می‌شوند، خارج از حوزه فهم و تفسیر است. هرچند که فهم این معانی می‌توانند اهمیت و ارزش فراوانی داشته باشند و حتی در مواردی از معنای مورد نظر مولف نیز مهمتر باشند (همان، ص ۱۸۹). همان‌گونه که در بخش معناشناسی بیان شد، او این معانی را "معنای ضمنی" یا "معنا نسبت به..."^۲ نامگذاری کرده است (همان، ص ۱۸۴). لکن فهم این معانی و تبیین آنها امری متفاوت از فهم و تبیین معنای مورد نظر

۱. از این جهت اشکال ندارد که تفاسیر مختلفی از یک متن ارائه شود و همه نیز به امر واحدی برگشت پیدا کند.

2. Significance



مولف است و نباید با آن خلط شود. او برای فهم و تبیین این معانی اصطلاحات دیگری جعل می‌کند که این تفاوت را به خوبی نشان دهد. او برای فهم این معانی از عبارت "داوری"^۱ و برای تبیین و توصیف آنها از عبارت "نقد" استفاده می‌کند (همان، ص ۱۷۵ و ۱۸۸). دلیل آن هم این است که وی معتقد است؛ وقتی ما معنای مورد نظر شخص دیگری را تفسیر می‌کنیم، آزاد نیستیم و نمی‌توانیم هر معنایی را به او نسبت دهیم، بلکه در این موارد باید کاملاً تابع اراده او باشیم. چراکه معنای گفتار او همان معنایی است که اراده او بر انتقال آن تعلق گرفته است. اما بعد از اینکه معنای مورد نظر گوینده معلوم شد، می‌توانیم کاملاً مستقل از اراده او عمل کرده و مانند یک داور بر اساس توانایی خودمان معانی دیگری را که با شرایط تاریخی خودمان متناسب است، به طور مستقل استنباط نمائیم (همان، ص ۱۸۸).

۲-۳. مراحل فهم و تفسیر و ملاک اعتبارسنجی در آنها

هرش معتقد است که ما در فهم معنای متن دو کار عمده انجام می‌دهیم. اول: معنای مورد نظر نویسنده را حدس می‌زنیم؛ دوم: معنای حدس زده شده را با مقایسه با موارد محتمل مورد ارزیابی و تأیید قرار می‌دهیم (همان، ص ۲۶۱). لکن او معتقد است؛ هرچند مرحله دوم قاعده‌مند است و برای آن قوانینی نیز ارائه شده است، ولی برای مرحله اول هیچ قاعده و روشی وجود ندارد و کسی هم نتوانسته برای این مرحله قاعده و روش درستی ارائه دهد، حتی شلایرماخر (همان). زیرا به عقیده هرش بیشتر توان شلایرماخر صرف تعدیل و توصیف قواعد تفسیری شده است، اعم از قواعدی که خود او وضع کرده یا قواعد سنتی که او وارث آنها بوده است. در نظر هرش قوانینی که از سوی شلایرماخر و دیگران ارائه شده است تنها به ما کمک می‌کنند تا بین معانی مختلفی که تا کنون در مورد متن ارائه شده یا احتمال طرح دارد، یکی را به عنوان معنای متن انتخاب کنیم (همان).

۱. این نامگذاری از علم منطق اخذ شده است. زیرا در نظر هرش منطق به ما چنین اجازه می‌دهد که این واژه را به نحو عامتری به کار ببریم. زیرا در منطق حکم یا داوری عبارت است از مربوط کردن دو امر، یعنی موضوع و محمول به یکدیگر از طریق نوعی رابطه که این نسبت و ارتباط را معین می‌کند. عمل داوری یا حکم همان تفسیر این رابطه است. خواه این رابطه بین معنا و معیارهای مربوط به ارزیابی باشد خواه بین معنا و هر چیز قابل تصور دیگر. (هرش، ۱۳۹۵، ص ۱۸۸).



البته معنای سخن هرش این نیست که مفسر نباید قوانینی را به کار ببرد، بلکه معنای آن این است که قواعد عمومی همیشگی برای این مرحله وجود ندارد. بلکه باید در شرایط مختلف ببینیم چه قاعده و قانونی قابل پیاده شدن است. زیرا قواعد بیان شده همه، راهنماهای موقت یا قواعدی تجربی‌ای هستند که اگرچه در صورت عدم ارائه دلایل قانع‌کننده برای مخالفت با آنها، باید مورد پیروی قرار گیرند، چراکه این قواعد در اکثر موارد معتبر هستند (همان، ص ۲۵۹)، ولی بحث در همه‌جایی و عمومیت کارآمدی آنها است. در نتیجه هرش معتقد است برخلاف انتظار و تصویری که از «نظریه تفسیر» مبنی بر ارائه روش‌شناسی عمومی تفسیر وجود دارد، اساساً چنین امکانی - در مرحله حدس معنای مورد نظر مولف - وجود ندارد و در نتیجه این انتظار نادرست است (همان، ص ۲۵۴).^۱ هرش حتی در موضعی رادیکال‌تر معتقد است؛ به هیچ وجه نمی‌توان روشهایی را تبیین کرد که برداشت ما از معنای لفظی یا همان مراد مولف را متعین نماید (همان، ص ۲۶۰). بلکه آنچه افراد مختلف می‌فهمند دریافتهایی است که نهایتاً با عنایت به برخی قواعد می‌توانند درست باشند. هرچند شاید با عنایت به قواعد دیگری شاید نادرست باشند و حتی ابطال نیز بشوند. ملاک اینکه این فهم‌ها درستند یا خیر نیز این است که اولاً؛ در رسیدن به آنها باید از طریق قواعد زبانی و توجه به پیش‌فرض‌های فهم که قبل از این بیان شد، عمل شده باشد (که این شرط، شرط لازم فهم معنای لفظی متن است)، ثانیاً؛ وقتی معنای فهم شده درست و معتبر است که آن معنا با ژانر درونی متن هم‌خوانی داشته باشد (همان، ص ۱۶۲). در خصوص ژانر درونی نیز در مبحث معناشناسی بحث شد، اما هرش معتقد است قبل از حدس معنا باید ژانر متن را حدس زد و در حدس ژانر متن نیز به قدری محدود عمل کرد که حدس معنای مورد نظر مولف در کانال مشخص‌تری قرار گیرد و از آن تردیدزدایی شود. او ژانر تشخیص یافته در متن که به آن "ژانر درونی متن" می‌گوید (همان، ص ۲۳۰) را همان ژانری می‌داند که توسط سبک مولف در متن پیاده شده و تعیین یافته است.

بر این اساس، اگر قواعد زبانی و پیش‌نیازهای آن به خوبی به کار گرفته نشده باشند و همین‌طور معنای فهم شده تناسبی با ژانر درونی متن نداشته باشد، نمی‌توان آن را به عنوان

۱. دقت شود که هرش مرحله اعتبارسنجی معنای فهم شده را جزء مرحله تفسیر برمی‌شمرد و نه جزء مرحله فهم.



معنای لفظی متن یا همان مراد نویسنده قبول کرد. لکن اگر این دو اشکال وجود نداشته باشد، معنای فهم شده قابل استناد به نویسنده است.

او معتقد است تناسب با ژانر درونی متن معیاری برای درستی یا غلطی تفاسیر مختلف و بعضاً متضاد می‌تواند باشد. یعنی تفسیر معتبر تفسیری است که مبتنی بر قواعد و آداب ژانر درونی متن انجام می‌شود (همان، ص ۱۶۲). زیرا مولف بر اساس قواعد عمومی ژانر کلان حاکم بر متن، به اضافه‌ی سبک نگارشی مخصوص خودش، این متن را نگاشته است و به ژانر درونی آن تعیین داده است. در حقیقت، این ژانر بسان یک "کل واحد" حاکم بر تمام متن است که همه معانی جزئی نیز در سایه آن تعیین یافته‌اند. از این جهت، وقتی مفسر ژانر درونی متن را درمی‌یابد و در بستر آن، با ادله زبانی و قرائن حالیه و مقالیه به درک معنای منطوقی در متن می‌پردازد، ولو به فهم غیرکاملی از آن برسد، باز هم فهم او متصف به اعتبار می‌شود. طبیعی است که با لحاظ وحدت ژانر درونی، بازهم امکان تفاسیر مختلف وجود دارد، و همان تحفظ بر اقتضائات ژانر درونی متن نیز عامل اعتبار بخشی به آنان است.^۱

بعد از بیان ملاکی که او در اعتبار تفاسیر ارائه می‌دهد سوالی که پیش می‌آید، تشخیص درستی تفاسیر و تطابق آن‌ها با معیار مزبور است. او در پاسخ به این سوال از قوانین احتمالات از سویی و نظریه ابطال‌پذیری از سوی دیگر کمک می‌گیرد. چراکه او معتقد است؛ فرضیه‌های تفسیری محکوم قوانین احتمالات هستند که به وسیله شواهد تائید می‌شوند (همان، ص ۲۳۲). به این معنا که وقتی معنای مورد نظر مولف حدس زده شد، احتمالات دیگری نیز وجود دارد که فرض اول باید خود را در برابر آنها به اثبات رساند. به عبارت دیگر او در مرحله اعتبارسنجی فرایند تفسیر دنبال، افزایش احتمال حدسهای تفسیری است و برای این کار براساس نظریه ابطال‌پذیری عمل می‌کند. زیرا از سویی هرگز نمی‌توان نسبت به درستی معنای فهمیده شده حتی از طریق شواهد به نتیجه قطعی رسید، از سوی دیگر باید با مقایسه احتمال مطرح شده با احتمالات دیگر به برتری آن دست یافت. از این رو تنها شیوه موثر در انتخاب یک معنا از بین دو معنای فهم شده، این است که ثابت نمائیم یکی از آنها

۱. دقت شود که صحبت از اعتبار تفاسیر است نه فهم‌ها. زیرا همان طور که بیان شد تفاسیر از یک متن می‌تواند متعدد باشد ولی فهم تنها مختص به مراد مولف است که از این جهت متعدد نیست.

نادرست است و این همان طریقه ابطال‌پذیری در درستی یا نادرستی یک فرضیه است. البته هرش توجه دارد که خاستگاه نظریه ابطال‌پذیری علوم طبیعی بوده است، ولی معتقد است این نظریه در فهم معنای متن نیز کاربرد دارد (همان، ص ۲۶۴). بر این اساس اعتبار معانی فهمیده شده در نظر او کاملاً نسبی است و معنای فهمیده شده توسط مفسر با اینکه به مولف نسبت داده می‌شود، تا وقتی معتبر خواهد بود که قرائن جدیدی بر خلاف آن نیامده باشد.

۳. نقد و بررسی نظریه هرمنوتیکی هرش بر اساس نظریات تفسیری اصولیون

مبنتی بر پایگاه فکری اصول فقه نقدهایی بر نظریه هرمنوتیک هرش قابل طرح است. این نقدها را ابتدا در مورد معناشناسی هرش و سپس در مورد ملکات اعتبارسنجی او بیان می‌کنیم.

۳-۱. معناشناسی هرش

براساس مبانی معناشناختی اصولیون نقدهایی به معناشناسی هرش وارد است که در زیر بیان می‌شود.

۳-۱-۱. عدم تفکیک بین ظهور بدوی متن و مراد جدی متکلم

هرش تنها دو نوع معنا برای متن برشمرد که یکی معنای لفظی متن که همان معنای مورد نظر مولف است، بود و دیگری معنای ضمنی یا "معنا نسبت به..." متن. معنای لفظی متن در نظر او قابل تطبیق به معنای تصدیقیه دوم یا همان مراد جدی متکلم در نزد اصولیون است. زیرا اصولیون معتقدند متن یک ظهور بدوی دارد که لزوماً مراد جدی گوینده می‌تواند نباشد و به آن معنای تصدیقیه اول یا معنای استعمالی گفته می‌شود. معنای دومی نیز برای متن وجود دارد که مراد جدی متکلم است و به آن معنای تصدیقیه دوم نیز گفته می‌شود. به لحاظ قاعده اولی عقلانی مراد جدی با معنای استعمالی تطبیق دارد (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱، ج ۶، ص ۲۴۰) و اگر متکلم چیزی غیر از معنای استعمالی را اراده کرده باشد باید برای کلام خود قرینه‌ای قرار دهد ولی در هر حال با نصب قرینه عدم تطبیق این دو معنا ایرادی ندارد. هرش بین ظهور بدوی کلام و مراد جدی متکلم به صراحت تفکیک نکرده است. در صورتی که در



بسیاری موارد بین این دو تطابقی وجود ندارد و اساسا بسیاری از زیبایی‌های ادبی نیز به دلیل همین عدم تطابق است.

۳-۱-۲. عدم توجه به معانی ریشه‌شناختی و عدم تبیین رابطه آن‌ها با معنای لفظی متن

اصولپون معتقدند در کنار معنای تصدیقی متن، معانی تصویری کلمات و عبارات نیز مهم هستند. زیرا جملات و متون مرکب از کلمات هستند و لذا از سویی در مقام تولید متن، مولف منظور خود را در معانی کلمات اشراب کرده و با کمک آنها تلاش می‌کند مراد خود را برساند و از سوی دیگر مفسر نیز در مقام فهم مراد مولف، تلاش می‌کند از معانی کلمات خود را به معنای کل متن که مراد جدی اوست نزدیک کند. از این جهت تعیین رابطه معنای تصویری کلمات و معنای کل متن مهم است. از طرف دیگر متکلم وقتی کلمات را به کار می‌برد، هرچند بخواهد آنها را در معانی مجازی به کار ببرد ولی باز هم به معنای موضوع‌له‌ای آن کلمات توجه دارد و هرگز بی‌توجه به آن نیست، هرچند که همان طور که گفته شد در مقام کاربرد دست او آزاد است و می‌تواند کلمات را در معنای حقیقی یا مجازی به کار ببرد. از این جهت معنای موضوع‌له‌ای کلمات که برآمده از فرایند وضع است و به آن معنای ریشه‌شناختی می‌گوییم، نیز مهم و قابل توجه است. اما، با تحلیل نظرات هرش در مورد معنای متن در می‌یابیم که در نظر او، معنای تصویری کلمات، همان معنای کاربردی آنها هستند به این معنا که کلمات معنای‌ای را دارند که در مقام استعمال و کاربرد مورد توجه متکلم بوده‌اند، و در این معنا توجهی نیز به مقوله وضع و معنای موضوع‌له‌ای کلمات نشده است. این در حالی است که هر متکلمی وقتی کلمه‌ای را در ملتن به کار می‌برد هرچند که آن کلمه را در معنای مجازی به کار ببرد، ولی باز هم به معنای حقیقی توجه دارد و اساسا معنای مجازی را نیز در نوعی ارتباط با معنای حقیقی و موضوع‌له‌ای انتخاب می‌کند. در غیر این صورت کلمات به کار رفته توسط او برای دیگران قابل فهم نمی‌باشد. از این جهت، نظر هرش در مورد معنای موضوع‌له‌ای کلمات و اساسا در مورد مقوله وضع و ارتباط آن با مقام استعمال معلوم نیست. این در حالی است که معنای کاربردی کلمات ارتباط وثیقی با معنای موضوع‌له‌ای یا معنای ریشه‌ای آن دارند و دست کم باید نسبت آنها با هم معلوم شود. البته نظر اصولپون در مورد معنای موضوع‌له‌ای و ارتباط آن با معنای کاربردی مورد توجه هرمنوتیستهای



دیگر مکتب هرمنوتیک روش‌شناختی همچون شلایرماخر بوده است زیرا در نزد آنها معنای کاربردی و معنای ریشه‌ای کلمات از هم تفکیک شده و رابطه آنها با هم معلوم شده است و چه بسا این تفکیک و رابطه در نزد هرش نیز مفروغ عنه بوده باشد ولی در هر حال در نظریه او اشاره‌ای به این مطلب نشده است. شلایرماخر حتی قائل به نظریه روح معنا است و آن را نقطه وصل معانی ریشه‌شناختی و معانی ناشی از مقام کاربرد می‌داند.^۱

(ر.ک: Schleiermacher, 1998, p35 & 196)

۳-۱-۳. عدم ارائه ملاکی غیر قابل تاویل و مانع اغیار در کشف معانی ناخودآگاه

هرش معنای لفظی متن که همان معنای مورد نظر مولف است را به معنای خودآگاه و ناخودآگاه تقسیم کرد. نکته قابل تامل در ارائه ملاکی است که هرش در تعیین معنای ناخودآگاه ارائه می‌دهد. او معتقد است معنای ناخودآگاه و خودآگاه به هم متصل و مرتبطند که ادعای صحیحی است و همچنین معتقد است که معنای ناخودآگاه با توجه به خصلت خاصی از متن قابل تشخیصند، که آن خصلت "ژانر درونی متن" است، که این خصلت امر مشترکی بین مفسر و مولف است (هرش، ۱۳۹۵، ص ۱۱۴). او این خصوصیت متن را شامل خصوصیات کلان ژانر حاکم به متن تا خرده ژانرهای ذیل آن و نهایتاً سبک خاص نویسنده می‌داند. این خصلت چیزی غیر از سیاق در لسان اصولیون و فقها است و شاید با عبارت مندمج طبیعت متن بشود از آن یاد کرد. در هر حال این خصوصیت مانند قرینه لیبی‌ی محفوف به کلام است که در چیستی معنا دخالت دارد. او به قدری به این خصوصیت اهمیت می‌دهد که بیان کرده است که تمام تلاش او در مباحث هرمنوتیکی‌اش این بوده که نشان دهد جهان بی‌کران معنای لفظی متن تماماً تحت کنترل اصل اجتماعی ژانرهای زبانی و اصل فردی اراده مولف است (همان، ص ۱۶۹). این خصوصیت در صورت احراز می‌تواند به منزله قرینه محفوف به کلام به حساب آید و در شناخت معانی دخیل باشد.

اما سوال این است که: اولاً؛ به چه دلیل خصلت ژانر درونی متن نزد مفسر و نویسنده یکسان و برای هر دو امری فهمیده شده و مسلم است. خصوصاً اینکه ژانر درونی متن علاوه



۱. جهت توضیح بیشتر به مقاله‌ای که از نویسنده در مجله قبسات شماره ۸۱ به نام "معناشناسی شلایرماخر و مبانی اندیشه‌ای او" چاپ شده است مراجعه شود.



بر برخورداری از خصوصیات کلی کلان ژانری که متن در آن ژانر نوشته شده است، به وسیله سبک خاص نویسنده تعیین یافته است. چه ملاکی وجود دارد که مفسر بتواند سبک نویسنده را به خوبی کشف کند؟ مضافاً اینکه سبک نویسنده یک امر کیفی است که در هر حال یک ملاک عینی مشخص و غیر قابل تاویل که مشترک بین مفسر و مولف باشد به دست مفسر نمی‌دهد. به نظر می‌رسد نفوذ قرائت‌پذیری در تعیین ژانر درونی متن تعیین‌گرایی در مقام تفسیر را دچار خدشه کند. زیرا او معتقد بود به معنای مراد مولف از این جهت می‌توان رسید که می‌توان ژانر درونی متن را شناخت، چراکه این ژانر بین مولف و مفسر مشترک است. سوال نیز دقیقاً همین جاست که چرا این اشتراک وجود دارد؟ خصوصاً اینکه هرش بیان می‌کند که ما هیچ ابزار زبانی در اختیار نداریم تا به وسیله‌ی آن بتوانیم کاملاً بگوییم ژانر درونی متن دقیقاً چه است و چه نیست. زیرا ضرورت ژانر یک ضرورت ساختاری در برقراری ارتباطات است و از این جهت تنها در فرایند ارتباط می‌تواند به معنای دقیق کلمه فهمیده شود (همان، ص ۱۱۵).

ثانیاً؛ آیا هرآنچه با ژانر درونی متن تناسب دارد داخل در معانی ناخودآگاه متن است؟ در هر حال معانی ناخودآگاه هرچند برآمده از قصد مولف نیستند ولی برآمده از اراده او هستند. از این جهت به چه دلیل هرچه با ژانر درونی متن تناسب دارد داخل در اراده متکلم است؟ در نزد اصولیون که با تکیه بر اصول لفظی کلام به مراد مولف می‌رسند نهایتاً مدلولات التزامی بین بالمعنی الاخص که با تصور معنای منطوقی به طور خودکار به ذهن می‌آیند داخل در مراد مولف قرار داده می‌شوند و حتی مدلولات التزامی بین بالمعنی الاعم نیز داخل در مراد مولف قلمداد نشده و قابلیت استناد به او را ندارند. با همان ملاک محوریت مولف علامت اینکه چیزی در معنای مراد متکلم است یا نیست این است که اگر متکلم را نسبت به معنای ناخودآگاه، خودآگاه کنیم او باید بر مراد بودن آن معنا توسط خودش اذعان کند. در این صورت چه دلیلی وجود دارد که هرچه با ژانر درونی متن تناسب دارد داخل در معنای ناخودآگاه و در نتیجه معنای مورد اراده مولف است؟ وقتی ملاکی مثل ژانر درونی که امری کیفی و سنجه ناپذیر است، به عنوان ملاکی برای تشخیص معانی ناخودآگاه قرار داده می‌شود، لاجرم ممکن است معانی‌ای داخل در معنای نسبت داده شده به مولف شوند که دخالتی در مراد او نداشته باشند. زیرا مولف می‌تواند همه آنچه به ژانر درونی متن مربوط



است را در کلام خود اراده نکرده باشد. به عنوان مثال وقتی زراره و محمد بن مسلم در عراق می‌شنوند که دیه قطع چهار انگشت زن، دو شتر است ولی دیه قطع دو انگشت او دو شتر است در حالیکه دیه قطع سه انگشت او سه شتر است، به اعتبار همان تناسب با ژانر درونی متن این حکم را نادرست و شیطانی گمان می‌کنند. اما وقتی به محضر امام صادق (علیه السلام) در مدینه منوره می‌رسند و اشکالی که در این عدم تناسب به ذهنشان رسیده است را خدمت ایشان عرض می‌کنند، حضرت به آنها زنهار می‌دهد که در دین قیاس نکنند زیرا این حکم درست است و قیاس نیز در دین جایی ندارد (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱۴، ص ۳۵۲). این در حالی است که مرز بین قیاس و استحسان با روش درستی که به فهم معنای مورد نظر شارع از متون دینی منتهی می‌شود بسیار ظریف است و در ملاک اعتبار سنجی هرش می‌گنجد، در صورتی که بر اساس نظرات اصولیین نادرست است.

۳-۱-۴. عدم ارائه ملاکی جامع برای معانی خودآگاه

سوال مهم دیگر در مورد معانی خودآگاه یا همان معانی مورد توجه و قصد مولف است. آن هم اینکه؛ آیا تنها با تمسک به سویه‌های زبانی متن می‌توان به معنای خودآگاه مولف رسید؟ زیرا چه بسا مولف در القاء معانی مورد نظر خود به قرائن بیرونی اتکاء فراوان داشته باشد که اتفاقاً در طول زمان این قرائن هستند که از بین می‌روند و از دسترسی خارج می‌شوند. همین امر هم سبب می‌شود معنای مورد نظر و مورد قصد مولف به خوبی فهمیده نشود. قاعدتاً هرش باید به این قرائن نیز توجه می‌کرد و معیار درستی برای آن ارائه می‌داد در صورتی که وی به این مهم نپرداخته و ملاکی برای کشف این قرائن ارائه نداده است. این در حالی است که او ژانر درونی متن و تحول تاریخی زبان و لغات را مورد توجه قرار داده و عنایت به آنها را شرط فهم درست دانسته است.

۳-۲. ملاکهای اعتبارسنجی

هرش در مقام ارائه ملاکاتی برای سنجش اعتبار تفاسیر و معانی فهم شده به عنوان معنای مورد نظر مولف، نکاتی را مطرح کرد، که نقدهای وارد بر آنها را در زیر بیان می‌کنیم. قبل از بیان نکات باید مجدداً توجه دهیم که اعتبار در نظر او شبیه مفهوم حجیت در نزد اصولیین است.

۳-۲-۱. عدم تناسب قانون ابطال‌پذیری با ملاک ارائه شده برای اعتبار تفاسیر

هرش معتقد است مفسران مختلف که جملگی در پی مراد مولف هستند، با اهداف مختلف به سراغ متن می‌آیند و قواعد فیلولوژیک را نیز به کار زده و به معنایی می‌رسند. آنچه ملاک درستی و اعتبار این معانی است، تناسب معنای فهم شده با ژانر درونی متن است که نقدهای وارد بر آن را قبل از این بیان کردیم. اما نکته دیگر این است که هرش معیار تطبیق ملاک مزبور را نیز قانون احتمالات و قانون ابطال‌پذیری می‌داند. زیرا احتمال معانی و تفاسیر دیگری نیز غیر از معنای فهم شده وجود دارد. از این جهت معنای فهم شده تا وقتی مطابق با ژانر درونی اثر تشخیص داده می‌شود که فهم جدیدی آن را ابطال نکند. او معتقد بود در فرایند اعتبار بخشیدن به تفسیر نه تنها باید نشان داد که یک تفسیر موجه است، بلکه باید اثبات کرد که آن تفسیر موجه‌ترین تفسیر قابل دستیابی است (هرش، ۱۳۹۵، ص ۲۲۲).

نکته اینجاست که اگر ملاک اعتبار تفاسیر تناسب با ژانر درونی متن است چرا باید از قانون ابطال‌پذیری در این عرصه استفاده کرد و چرا باید گفت نتیجه تمسک به این قاعده این است که تفسیر درست همان تفسیر احسن است که توانسته بقیه را ابطال کند. زیرا اگر هدف، رسیدن به معنای مورد نظر مولف است، چرا باید تنها موجه‌ترین تفسیر معتبر باشد و باقی تفاسیر نادرست باشد. به عنوان مثال اگر کسی تمام ملزومات و ملازماتی که نویسنده در نظر داشت را متوجه نشد و تنها نود درصد مراد او را فهمید، آیا می‌توان گفت که فهم او باطل است؟ اینکه می‌توان گفت فهم او کامل نیست در نظر عرف با اینکه بگوییم فهم او باطل است متفاوت است. به عنوان مثال اگر مولای عرفی با بیانش ده درخواست از عبدش داشت، ولی عبد او تنها نه درخواست را متوجه شد، آیا اگر وی این نه درخواست را نیز عملی نکرد، مستحق مذمت نیست؟ از این جهت دستیابی به معنا با توجه به نظر اصولیون که معنای منطوقی و لوازم بالمعنی الاخص آن را داخل در معنای مورد نظر مولف می‌دانند، مقول به تشکیک است و این طور نیست که تفسیر برتر مبطل تفاسیر دیگر باشد، بلکه بهترین آنها می‌تواند باشد. این نیز درست است که مقایسه نظرات و تفاسیر با هم مفسر را می‌تواند به نظر صائب‌تری برساند ولی بحث در این است که آیا تفسیر برتر مبطل نظرات قبلی است یا خیر؟ بله اگر بین تفسیر برتر و تفاسیر دیگر تضاد و تعارض وجود داشته باشد، باید به تفسیر برتر مراجعه کرد ولی وقتی تعارضی بین آنها نیست تفسیر برتر مبطل تفاسیر دیگر نیست.



۳-۲-۲. وجود قوانین همیشگی در حدس مراد مولف

هرش تصریح کرد که برای فعل مفسر قانون و روش مشخصی وجود ندارد و هیچ کس نیز نتوانسته نسبت به فعل مفسر برای حدس معنای مولف قانون‌های پایدار و همیشگی‌ای ارائه دهد. به نظر می‌رسد این ادعا با این کلیت نادرست باشد. زیرا دست کم در ناحیه سلب، قوانین کلی و همیشگی‌ای وجود دارد که می‌تواند در حدس مراد مولف موثر باشد. به عنوان مثال در مکتب تفسیری اصولیون عدم مقبولیت قیاس، مصالح مرسله، استحسان و... قانون‌های سلبی همیشگی هستند که در تبیین مراد مولف نباید به کار روند، هرچند که معنای مستفاد، به لحاظ عرفی تناسب کامل با ژانر درونی متن داشته باشند. به عنوان نمونه، در همان مثال زراره و محمد بن مسلم، فهم آنها در خصوص نسبت دیه چهار شتر برای قطع چهار انگشت زن، تناسب کاملی با ژانر متن داشت و به ظاهر هیچ تهافتی در آن نبود ولی این فهم از سوی امام علیه السلام مردود اعلام شد. حتی قانون تناسب حکم و موضوع قانونی است که لااقل در ناحیه سلب و الغای خصوصیت‌های غیر دخیل در مراد مولف همواره کارکرد دارند که نتیجه آنها قوانینی مانند تنقیح مناط و الغای خصوصیت است.

۳-۲-۳. در فرق نقد و داوری

هرش با تفکیک معنا (meaning) و "معنا نسبت به..." (significance) بین تفسیر و نقد تفاوت قائل شد و گفت درک معانی نوع دوم در حوزه نقد است و از تفسیر متن خارج است. نکته اینجاست که اگر بر اساس نظر اصولیون معانی التزامی، هرچند نوع بین بالمعنی الاخص آنها، نیز داخل در معنای متن باشد، باید درستی بیان هرش را منوط به این نکته دانست که منظور او از معانی نوع دوم معانی التزامی بین بالمعنی الاخص کلام نیست بلکه مراد او تطبیق معنا با شرایط فعلی مفسر است^۱. خصوصاً اینکه هرش معنای متن را شامل معانی خودآگاه و معانی ناخودآگاه مورد نظر مولف می‌دانست.

۱. وقتی مولفی که در طول زمان نظراتش عوض شده است به متن قبلی خود مراجعه می‌کند و چیز دیگری می‌فهمد این معنای دوم نیز از قبیل "معنا نسبت به..." است ولی نسبت به خودش. و الا معنای متن که همان معنای نوع اول است که هرش از آن با معنای لفظی یا meaning تعبیر می‌کند به همان مراد او در دفعه اول برمی‌گردد.



نتیجه‌گیری

هرش با تفکیک بین معنای لفظی متن و معنای کاربردی آن (که از آن به "معنا نسبت به..." تعبیر نمود) و استناد معنای لفظی به مولف، معتقد است؛ با دستیابی به معنای لفظی می‌توان به معنای مورد نظر مولف رسید. او در این خصوص معتقد به بازآفرینی معنای مورد نظر مولف ولی نه از طریق بازآفرینی فردیت او بلکه از طریق استفاده از سویه‌های زبانی متن و با تمسک به قوانین نشانه‌شناختی زبانی از سویی و تحلیل انتخاب مفسر در فرایند تفسیر از سوی دیگر است. او در این راستا، معتقد است؛ معنای لفظی شامل معنای خودآگاه و معنای ناخودآگاه است و تفسیر درست مربوط به شناخت معنای ناخودآگاه در معنای مورد نظر مولف است. زیرا معنای خودآگاه با توجه به سویه‌های زبانی به دست می‌آید. او در مراتب فهم نیز با اتکا به ژانر درونی متن معتقد است؛ هرآنچه با ژانر درونی متن تناسب داشته باشد به شرط رعایت قوانین زبانی و پیش‌فرضهای فیلولوژیک زبانی، تفسیری صحیح است و لااقل بخشی از معنای مورد نظر نویسنده خواهد بود. او در این خصوص قائل به تفسیر برتر است که با اتکاء به قانون احتمالات و نظریه ابطال‌پذیری می‌توان به آن دست یافت.

به نظرات معناشناختی او نقدهایی وارد بود از جمله اینکه؛ بین ظهور بدوی کلام و مراد جدی متکلم تفکیک نکرد، در مورد معنای تصویری و ارتباط معنای کاربردی کلمات و معنای ریشه‌شناختی آنها که به مقام وضع بر می‌گردد نظری ارائه نداد، در مورد دست یابی به معنای خودآگاه ملاکی برای دست یابی به قرائن بیرون از کلام ارائه نداد و نهایتاً ملاک او برای تشخیص معنای ناخودآگاه نیز ملاکی کیفی و تفسیر پذیر بوده و مانع اغیار نیز نبود.

در مورد نظر او در اعتبار سنجی به تفاسیر نیز نقدهایی به او وارد بود. از جمله اینکه؛ او معتقد بود برای حدس معنای مورد نظر مولف نمی‌توان هیچ قاعده‌ای را ارائه داد. در صورتی که لااقل قاعده‌های سلبی همیشگی در این خصوص وجود دارد. یا اینکه او معتقد بود تفسیر احسن مبطل تفاسیر دیگر است و این بیان با ملاکی که در خصوص اعتبار بخشی به تفاسیر داده بود که همان تناسب با ژانر درونی بود مخالف بود. مضافاً اینکه احسن بودن یک تفسیر به معنای باطل بودن تفسیر حسن نیست.



منابع

۱. حیدری، کمال، *الدروس شرح الحلقة الثانية*، چ اول، قم، دار فراقده للطباعة و النشر، ۱۴۲۸ ق.
۲. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، *اصول فقه شیعه*، تقریرات ملکی اصفهانی، محمود، چ اول، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ۱۳۸۱ ش.
۳. فیاضی، مسعود، معنانشناسی شلایرماخر و مبانی اندیشه‌ای آن، *مجله علمی پژوهشی قبسات*، ج ۸۱، ص ۵۷-۸۴.
۴. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، چ اول، قم، دارالحديث، ۱۴۲۹ ق.
۵. واعظی، احمد، *درآمدی بر هرمنوتیک*، تهران، چ سوم، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵ ش.
۶. هرش، اریک دونالد، *اعتبار در تفسیر*، مترجم محمدحسین مختاری، چ اول، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۹۵ ش.
7. Hersch, E.D, *Validity In Interpretation*, Yale University Press, United Stntes of America, 1967.
8. Schleiermacher, Friedrich, *Hermeneutics and Criticism And Other Writings*, Translated and edited by Andrew Bowie, first published, United Kingdom, by Cambridge University Press, 1998.

